

معنى رفع تراب الأرض إلى السماء الأولى:

معناى رَفَعِ (بالا بردن) خاكِ زمين به آسمانِ اول:

الرفع: هو العودة خطوة أو أكثر باتجاه المبدأ أو المصدر، وهذا يعني لو صورنا الإنسان - كما بقية الخلق أيضاً - على أنه تجلي اللاهوت في العدم القابل للوجود، فسيكون لدينا مرتبة معينة كلما ابتعدنا (معرفياً) عن مصدر التجلي، وستكون هذه المرتبة المعينة أقل نوراً وأكثر ظلمة (العدم الذي يتخللها).

رفع: برگشت به سمت مبدأ یا منبع چیزی به اندازه يك گام یا بیشتر. به این معنا که اگر فرض کنیم انسان - همانند دیگر مخلوقات - تجلی لاهوت در عدمی که پذیرنده وجود است، باشد، در این صورت از مرتبه و درجه معینی برخوردار خواهد بود که به لحاظ معرفتی هر چه از منبع تجلی دورتر شویم، این مرتبه معین (به میزان عدمی که در آن نفوذ کرده است) کم نورتر و ظلمانی تر خواهد بود.

ولنفرض أن عالم المادة الذي فيه أجسامنا مكوّن من نسبة نور قدرها 10% ونسبة ظلمة (عدم) قدرها 90% وأن كل خطوة يتقدمها النور باتجاه الظلمة المطلقة (العدم المطلق - انعدام المعرفة والإدراك) تمثل رقماً واحداً صحيحاً، فيكون الرفع خطوة واحدة لجسم مادي "كطينة آدم (عليه السلام)" هو عبارة عن نقله إلى العالم

الموازي الذي نسبة النور فيه 11% ونسبة الظلمة (العدم) فيه 89% أي العالم الذي سبقه.

فرض كنيم عالم مادي كه جسمهاى ما در آن قرار دارد، از ۱۰ درصد نور و ۹۰ درصد ظلمت (عدم) تشكيل شده است و هر گامى كه نور به سمت ظلمت مطلق (نيستى مطلق، فقدان معرفت و ادراك) مى پيمايد، با يك عدد صحيح نشان داده شود. در اين صورت، رفع شدن يك گام براى يك جسم مادي مانند گل آدم (عليه السلام) عبارت است از منتقل شدن وى به يك عالم موازى كه نسبت نور در آن ۱۱ درصد و نسبت ظلمت (عدم) آن ۸۹ درصد است؛ يعنى عالمى كه مقدم بر عالم اول مى باشد.

والعوالم لا بد أن تقسم تقسيماً مثالياً؛ لأن موجدتها مطلق فلا بد أن تكون أقرب ما يمكن للمطلق؛ لأنها تمثل الصادر الأول منه (محمد = كل العوالم). وهذا يعني رياضياً (لتقريب الفهم) أن شريحة التقسيم هي أصغر ما يمكن تخيله يعني يمكنك أن تتخيل أنه يوجد رقم هو أقرب رقم للصفر، ولكن لا يمكنك معرفة هذا الرقم العشري (decimal number)، فمثلاً لو قلت إنه (0.0001) فإن (0.00001) أصغر منه وهكذا سيستمر الأمر إلى رقم يمكن الجزم بأنه موجود ومعرفة بعض صفاته ولكن لا يمكن معرفته أبداً، وهذا الرقم لو وضعته في مقام أي قسمة فسيكون ناتج القسمة هو أقرب ما يكون إلى ما لا نهاية له؛ لأن المقام في القسمة هو أقرب ما يمكن للصفر، وهذا يعني أننا لو قدر لنا أن نرى شخصاً يُرفع أمام أعيننا فيمكن أن نراه يختفي تدريجياً أي نرى جسماً ثم شبحاً ثم يختفي، وهو في الحقيقة لم يختف أبداً بل كل ما هناك انتقل إلى عالم موازٍ لعالمنا وأرقى منه مرتبة باتجاه النور، أو يمكن أن

نقول: إنه عاد باتجاه المبدأ أو المصدر خطوة أو خطوات بحسب حالة الرفع لذلك الجسم المادي، وفي كل الأحوال فإن مجموع النور والظلمة أو الوجود وعدم الوجود خارج مصدر النور أو الوجود يساوي صفراً أي لا يوجد شيء على نحو حقيقي خارج المصدر.

عوالم را باید از نظر "مثالی" دسته بندی نمود؛ از آنجا که پدیدآورندهء عوالم، خود، یک مطلق است، باید تا جایی که ممکن است به "مطلق" نزدیک باشد؛ چرا که پدید آورندهء عوالم نشان‌دهندهء اولین موجودی است که از آن، صادر شده است (محمد = همهء عوالم). برای نزدیک شدن به معنی از منظر ریاضیات کمک می‌گیریم. یک اِلمان یا قطعهء دیفرانسیل، از هر آنچه بتوان تصور کرد، کوچکتر است، یعنی می‌توان آن را نزدیکترین عدد به صفر به‌شمار آورد، ولی نمی‌توان آن را به صورت یک عدد ده‌دهی (یا دسیمال) مشخص کرد. مثلاً اگر کسی بگوید این عدد 0.0001 است، در واقع 0.000001 از آن کوچکتر است و این موضوع تا جایی ادامه پیدا می‌کند که دیگر مطمئن شویم چنین عددی وجود دارد و می‌توانیم برخی ویژگی‌های آن را بشناسیم ولی از شناخت خود آن مطلقاً عاجزیم. اگر این عدد به‌جای مقسوم‌علیه، در هر تقسیمی قرار گیرد، نتیجهء تقسیم نزدیک به بی‌نهایت خواهد شد زیرا مقسوم‌علیه، نزدیکترین عدد به صفر است. مفهوم این سخن آن است که اگر مقدرّ شود ما شخصی را ببینیم که جلوی دیدگان ما به بالا برده می‌شود (مرفوع می‌شود)، می‌توانیم مشاهده کنیم که وی به‌تدریج ناپیدا می‌شود؛ یعنی ابتدا جسمش را می‌بینیم، سپس شبحی از آن را و در انتها پنهان می‌گردد. در واقع اصلاً پنهان نشده، بلکه همهء ماجرا این است که او به عالم دیگری که با عالم ما موازی است و در جهت نور از عالم ما برتر است، منتقل شده است. یا می‌توانیم بگوییم او بر اساس وضعیتِ بالا رفتن آن جسم مادی، یک یا چند گام به سمت مبدأ یا منبع بازگشته است و در هر حال در خارج از منبع نور یا وجود، مجموع

نور و ظلمت ، یا مجموع وجود و عدم وجود (نیستی) ، برابر با صفر می‌باشد؛ به دیگر سخن، در خارج از منبع، هیچ چیز حقیقی وجود ندارد.

مثال: لنتصور مصدراً للضوء، والضوء يتحرك منه باتجاه معين، وكلما تقدم الضوء خطوة للأمام تكثف بعضه مكوناً غشاءً مادياً ويرشح من هذا الغشاء بعض الضوء، وهكذا أصبح أمام مصدر الضوء عدداً من الأغشية التي كونها الضوء نفسه، ويرشح منها بعض الضوء، وعدد الأغشية هو أقرب ما يمكن إلى ما لا نهاية له، وبين الأغشية فراغ مليء بجسيمات مضادة (عدم المادة) يساوي مجموع مادة الأغشية وطاقة الضوء، أي أن مجموع المادة والطاقة خارج مصدر الضوء يساوي صفراً أي يمكننا أن نقول: إنه لا يوجد شيء على نحو الحقيقة خارج مصدر الضوء، وسيأتي نقاش بتفصيل أكثر لهذه المسألة.

مثال: منبع نوری را تصور کنید که نور از آن در جهت معینی به حرکت درمی‌آید. هر گامی که نور به جلو برمی‌دارد قسمت‌هایی از آن متراکم می‌شوند و یک غشای مادی پدید می‌آورند و از این غشاها پرتوهایی از نور منتشر می‌گردد. به این ترتیب در مقابل منبع نور، غشاهایی ساخته می‌شود که خود نور ، آنها را بوجود آورده است و از آنها مقداری از نور منتشر می‌گردد. تعداد این غشاها نزدیکترین عدد ممکن به بی‌نهایت می‌باشد (یعنی قابل شمارش نیست). بین این غشاهای نور، فضایی است که با ضد ذرات (پادماده) پر شده که (مقدار آن) برابر است با مجموع ماده غشاها و انرژی نور؛ یعنی مجموع ماده و انرژی در خارج از منبع نور، برابر با صفر است؛ و به عبارت دیگر می‌توانیم بگوییم: هیچ چیز حقیقی در خارج از منبع نور وجود ندارد. در خصوص این مسأله با تفصیل بیشتر صحبت خواهیم کرد. #

(#) - در فصل ششم به این موضوع پرداخته می‌شود. (مترجم)
